

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله هفدهم

مرحوم امام(ره) در مسئله هفدهم فرموده‌اند: «إذا قلد مجتهداً من غير فحص عن حاله ثم شك في أنه كان جامعاً للشرائط وجب عليه الفحص، و كذا لو قطع بكونه جامعاً لها ثم شك في ذلك على الأحوط، و أما إذا أحرز كونه جامعاً لها ثم شك في زوال بعضها عنه كالعدالة و الاجتهاد لا يجب عليه الفحص، و يجوز البناء على بقاء حالته الأولى».

صور سه‌گانه مسئله

در مسئله هفدهم امام(رضوان الله تعالی علیه) سه صورت را مورد بحث قرار داده و حکمش را بیان کرده‌اند؛ صورت اولی این است که اگر کسی بدون فحص از اینکه این مجتهد دارای شرائط هست یا نه، از کسی تقلید کند و بعد از مدتی شک می‌کند که آیا این مجتهد از اول دارای شرائط بوده یا نه؟ خوب در اینجا آیا فحص واجب است یا نه؟

صورت دوم این است که اگر کسی یقین دارد به اینکه مجتهدی جامع الشرائط است و از او تقلید کرد، اما بعد از مدتی شک می‌کند که آیا این مجتهد از اول دارای شرائط بوده یا نه؟ در اینجا آیا فحص واجب است یا نه؟ که امام(ره) فرموده‌اند: علی الاحوط در اینجا فحص واجب است.

صورت سوم این است که مثلاً کسی يك سال قبل احراز کرده که مجتهدی دارای شرائط است و از او تقلید کرده، اما الان شك می‌کند که آیا آن شرائط زائل شده یا نه؟ آن شرائط مثل عدالت، اجتهاد و ... آیا زائل شده یا نه؟ که امام(ره) در این مورد سوم فرموده‌اند: فحص واجب نیست و روشن است که دلیلش هم استصحاب است.

وقتی يك سال پیش احراز کرده که این مرجع تقلید مجتهد جامع الشرائط هست، عدالتش را، اجتهادش را و سایر امور را احراز کرده، الان که در اثر مرور زمان شك می‌کند که آیا عدالتش را از دست داده یا نه؟ که مقتضای استصحاب این است که به بقاء همان شرائط اولیه حکم می‌کند، مثلاً قبلاً عادل بوده، الان هم بقاء عدالتش را استصحاب می‌کنیم. لذا این صورت سوم بحثی ندارد.

صورت اول هم بحثی ندارد، که کسی بدون فحص از کسی تقلید کرده، اما حالا بعد از گذشت مثلاً يك سال شك می‌کند که آیا از اول این شرائط را داشته یا نه؟ خوب در اینجا همه فقهاء فرموده‌اند: فحص بر این شخص واجب است، کما اینکه اگر یادتان باشد در بحث لزوم تقلید از اعلم هم، کسانی که بر شرطیت علمیت فتوا می‌دادند، مثل امام(رضوان الله علیه)، مرحوم سید(ره)

و دیگران فرموده‌اند: «و يجب الفحص».

مثل مرحوم سید(ره) که فتوای به شرطیت علمیت داده‌اند، فحص را هم واجب می‌دانند، افرادی هم مثل امام(ره) که علمیت را بنا بر احتیاط وجوبی مطرح کرده فرموده‌اند: علی الاحوط فحص واجب است.

خوب در سایر شرائط هم همین طور است، اصلاً می‌خواهد از کسی تقلید کند، نمی‌داند اصلاً اجتهاد دارد یا نه؟ باید فحص کند، چون وجوب فحص يك مقدمه و حکم عقلي برای احراز این شرائط است و تردیدی هم در آن نیست، لذا همان طور که در ابتدای امر فحص واجب است، حال اگر کسی از دیگری بدون فحص تقلید کرد، بعد از مدتی شك کند که آیا این شرائط را دارد یا نه؟ در اینجا هم بر این شخص فحص واجب است، که باید فحص کند و ببیند که آیا این شخص شرائط را دارد یا نه؟

حکم صورت دوم مسئله

اما در اینجا این فرع دوم مهم است که اگر ابتدا یقین دارد که این جامع الشرائط است، اما بعد از مدتی شك می‌کند که از اول آیا این جامع الشرائط بوده یا نه؟ مثلاً ابتدا فحص کرده، یقین هم می‌کند به اینکه این شخص جامع الشرائط است، اما بعد از اینکه يك سال می‌گذرد، شك می‌کند، اما نه اینکه شك می‌کند در اینکه آیا شرائطش زائل شده یا نه؟ چون گفتیم که اگر در زوال شك کند، مجرای استصحاب است، بلکه شكش به همان اول امر بر می‌گردد، یعنی شك می‌کند که در همان يك سال پیش آیا این شرائط را داشت یا نه؟

در اینجا امام(ره) در تحریر فرموده‌اند: علی الاحوط فحص واجب است، اما مرحوم سید(ره) در عروه فرموده‌اند: فحص واجب است به نحو فتوایی هم بیان کرده‌اند، لذا در اینجا چند مطلب باید روشن شود، تا اینکه بتوانیم حکم این فرع را به دست بیاوریم.

فرق بین باب اجتهاد و باب روایت و شهادت

يك مطلب این است که فقهاء بین باب اجتهاد و باب روایت و شهادت يك فرقی را قائل‌اند، در باب خبر و شهادت همه فقهاء فرموده‌اند که اگر راوی در حینی که خبر را نقل کرده، دارای شرائط بوده، ثقه و مورد اطمینان بوده، مذهبش درست بوده، ولو بعد از اینکه این روایات را نقل کرده مذهبش انحراف پیدا کند، زوال شرائط در آینده مضر به حجیت این خبر در گذشته نیست، که در بین روایات داریم که می‌گویند: آن روایاتی که قبل از انحراف مذهب نقل کرده، برای ما معتبر است، اما آن روایاتی که بعد از انحراف مذهب نقل کرده اعتباری ندارد.

در باب خبر در بین فقهاء این مسلم است که اگر راوی در حینی که خبر را نقل می‌کند، دارای شرائط است، منتها این شرائط زائل می‌شود می‌گویند: این خبر قابل اعتماد است و می‌توانیم بر طبق این خبر عمل کنیم.

در باب شهادت هم همین طور است، کسی که در محکمه شهادت داده، در حین شهادت عادل بوده و نزد قاضی و حاکم شرع شهادت داده، اما اگر قبل از آنکه حاکم حکم کند، شرائطش را از دست داد، مثلاً عدالتش را از دست داد، باز در اینجا هم می‌گویند که مضر به صحت شهادتش نیست.

اما در فتوا این طور نیست، در باب فتوا صورت چهارمی است که در این سه صورت نیست، اگر کسی قبلاً یقین داشته که این شخص مجتهد جامع الشرائط است، همه شرائط را دارد، لذا به فتوایش عمل کرد، اما بعداً یقین پیدا کرد که شرائط را از دست

داده، مثلاً -نعوذ بالله- عدالت را از دست داده، یا فرض کنید نُکرش را از دست داده و دیگر مطالب یارش نیست، همه می‌گویند: در اینجا دیگر فتاوایش به درد نمی‌خورد. وقتی یقین دارد به اینکه شرائط را از دست داده، دیگر آن فتاوی گذشته‌اش قابل عمل برای این شخص نیست.

علت فرق بین این ابواب

سوال این است که چرا فقهاء بین اینها فرق گذاشته‌اند؟ خوب در اینجا مفتی در زمانی که فتوا داده، تمام شرائط را داشته، این مقلد به این فتوا عمل می‌کند، حال که مثلاً -نعوذ بالله- عدالتش را از دست داده، خوب این نباید ضرری به آن فتوای قبلی برساند، آن فتوا حجیت داشته، کما اینکه می‌گفتیم خبر راوی حجیت است، شهادت شاهد حجیت است، باید حجیت فتوای این مفتی هم باقی باشد، سوال این است که چه فرقی است که فقهاء باب افتاء را از آن دو باب دیگر جدا کرده‌اند؟

جوابی که داده شده این است که بگوییم: خود افتاء يك جنبه ولایي دارد و یا اگر هم جنبه ولایي نیست، بالاخره يك منصب عظیمی است، لذا اگر کسی الان عادل نیست و عدالتش را از دست داده، یقین داریم که شارع چنین شخصی را صالح برای این منصب نمی‌داند و این شخص هم صلاحیت ندارد که این منصب را تصرف کند.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح هم این فرق را بیان کرده، بعضی از تلامذه ایشان هم این فرق را متذکر شده‌اند.

نقد و بررسی استاد محترم بر این فرق

اگر در ذهنتان باشد، در سال گذشته هم مقداری در این رابطه بحث کردیم و تقریباً گفتیم: درست است که در عصور متاخره مثل زمان ما، یا پنجاه، صد سال قبل و یا بگوییم: دویست سال قبل، این مسئله افتاء يك منصب شده و اصلاً مرجع تقلید يك منصب واقعاً بسیار بزرگ معنوی و الهی است، اما در زمان خود ائمه (علیهم السلام) بین منصب راوی و منصب مفتی فرقی نبوده، در بسیاری از موارد، آن کسی که راوی بوده، مفتی هم بوده و فتوا می‌داده است.

در زمان ما است که مرجع واقعاً يك شأن و عظمتی دارد، اما عرض شد که در گذشته اینطور نبوده و اگر این تردید را برای این دلیل بیان کردیم، نمی‌توانیم بگوییم که این دلیل و فارق که در اینجا بیان شده، فارق درستی است.

فرق دومی که خودمان می‌توانیم بیان کنیم این است که ادله تقلید انصراف دارد از کسی که شرایطش را از دست می‌دهد، چون باید بالفعل آن صفات بر او صدق کند، نه اینکه کسی قبلاً آن شرایط را داشته ولی حالا ندارد. از اول که به او رجوع می‌کنید باید تا آخر آن خصوصیات را داشته باشد و هر آن بر او صدق کند، اما در باب راوی وقتی می‌گوییم باید ثقة باشد، انصرافی وجود ندارد.

بناء این مسئله بر حجیت یا عدم حجیت قاعده یقین

این مطالب را مقدمه‌ای برای همین فرع عرض کردیم که کسی از دیگری تقلید می‌کند و یقین پیدا کرده جامع الشرائط است، اما بعد از مدتی شك می‌کند که در همان زمانی که این یقین داشت، آیا در همان زمان جامع الشرائط بوده یا نه؟ در اینجا اگر از روایاتی که در باب استصحاب وارد شده، -که در کتاب رسائل خواندید- دو قاعده را استفاده کردیم؛ یکی قاعده استصحاب و دیگری قاعده یقین، در ما نحن فیه هم جاری است و فحص لازم نیست.

فرق بین استصحاب و قاعده یقین این است که از استصحاب به شك طاري تعبیر می‌کنند، یعنی یقین داشتید به اینکه زید عادل بوده، اما امروز شك می‌کنید که امروز عادل است یا نه؟ یعنی شکی است که عارض شده، اما از قاعده یقین به شك ساري تعبیر می‌شود، مثلاً یقین داشتید که زید عادل بوده، پشت سرش نماز خواندید، اما امروز شك می‌کنید که آیا همان دیروز که نماز را به او اقتدا کردید، آیا عادل بوده یا نه؟ یعنی شك به همان یقین سرایت می‌کند.

در رسائل ملاحظه فرمودید که اختلاف بود که آیا از روایات وارده در باب استصحاب، دو قاعده را استفاده می‌کنیم؛ یکی استصحاب یکی قاعده یقین یا يك قاعده استفاده می‌شود؟ که اگر گفتیم: دو قاعده داریم؛ یکی قاعده یقین و دیگری قاعده استصحاب، نتیجه‌اش این است که «من كان علي يقين فشك» هم شامل استصحاب می‌شود و هم شامل قاعده یقین، «فليمضي علي يقينه»، لذا باید بنا را بر یقین سابق خودش بگذارد.

اگر فقیهی گفت که علاوه بر استصحاب، قاعده‌ای بنام قاعده یقین داریم، در اینجا هم باید بگوید که چون قبلاً یقین داشته که زید جامع الشرائط بوده، الان که شك می‌کند که در همان اول آیا جامع الشرائط بوده یا نه؟ به شكش اعتنا نکند.

اما اگر گفتیم که چیزی به نام قاعده یقین نداریم، چون در اینجا دیگر جای استصحاب نیست، لذا بر می‌گردد به اینکه اول یقین داشته که جامع الشرائط بوده، اما الان با این شكش آن یقین سابقش زائل می‌شود، لذا مصداق کسی می‌شود که نمی‌داند آیا شرائط را دارد یا نه؟ که گفتیم: در مورد کسی که انسان شك دارد که آیا شرائط را دارد یا نه؟ فحص لازم است.

فرق بین قاعده یقین و استصحاب

از فرقه‌هایی که بین قاعده یقین و قاعده استصحاب است، یکی این است که در قاعده یقین باید زمان شك متأخر از زمان یقین باشد، اما در استصحاب زمان مشکوک متأخر از زمان متیقن است، در قاعده یقین مثلاً باید در روز پنجشنبه یقین پیدا کرده باشد، اما در روز شنبه شك حاصل می‌شود، زمان شك از زمان یقین متأخر است، ولی در استصحاب اینطور نیست و می‌تواند در استصحاب زمان شك و یقین یکی باشد، مثلاً الان یقین پیدا می‌کنم به اینکه زید در روز چهارشنبه عادل بوده و همین الان هم شك می‌کنم که آیا امروز عادل است یا نه؟

در استصحاب زمان یقین و شك می‌تواند يك زمان باشد، حتی می‌تواند زمان شك قبل از یقین باشد، مثلاً امروز که روز شنبه است، شك می‌کنم که زید عادل است یا نه؟ و روز یکشنبه یقین می‌کنم که زید چهارشنبه عادل بوده، که اینجا را هم می‌گویند: جای استصحاب است.

در استصحاب زمان شك و یقین؛ می‌تواند یکی باشد، می‌تواند زمان شك متأخر باشد و می‌تواند زمان شك متقدم باشد، تنها متیقن باید قبل از مشکوک باشد، تا بتوان استصحاب کرد، اما در قاعده یقین، حتماً باید زمان شك متأخر از زمان یقین باشد، لذا روی این حساب بعضی گفته‌اند که در این روایت مهم در باب استصحاب، که «من كان علي يقين فشك»، «فاء» دلالت بر تردید دارد و تأخیر هم دارد، یعنی شكش مؤخر از یقینش است، یعنی شك در همان یقین سابقش.

البتة دیگر جای این بحث در اینجا نیست، بلکه باید در استصحاب بحث کنیم، که ان شاء الله اگر در اصول به آنجا رسیدیم، بحث می‌کنیم که آیا از این روایات دو قاعده استفاده می‌شود یا يك قاعده؟

جمع بندی استاد محترم از این بحث

پس اگر کسی از این روایات يك قاعده استفاده کرد و گفت: فقط استصحاب داریم و قاعده یقین نداریم، نتیجه این می شود که باید در اینجا هم بگوید: این مثل آن کسی است که اصلاً در ابتدا فحص نکرده و فحص بر او واجب است، مثل مرحوم سید(ره) در کتاب عروه که به وجوب فحص فتوا داده اند.

اما اگر کسی گفت که قاعده یقین هم داریم، نتیجه اش این است که در اینجا دیگر فحص واجب نیست، چون «من کان علی یقین فشكل فلیمضی علی یقینه»، یعنی آن یقینش ممضی و معتبر است و باید بنا را بر نفوذ آن یقین سابق بگذارد.

نکته ای که در اینجا باقی می ماند این است که امام(رضوان الله علیه) در اصول قاعده یقین را استفاده نکرده اند، اما در اینجا، به این فرع دوم که رسیده فرموده اند: علی الاحوط فحص واجب است، حال آیا بگوییم که مثلاً چون احتمال وجود این قاعده یقین هست، یعنی چون احتمالش منتفی نیست، این احتمال سبب می شود که به صورت قطعی فتوا ندهیم بر اینکه این فحص واجب است و در اینجا احتیاط کنیم؟ چون به حسب صناعی عرض کردیم که اگر کسی گفت که قاعده یقین نداریم، خوب باید فتوا دهد به اینکه فحص واجب است و دیگر جایی برای احتیاط نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین